

ارزش‌های پدرسالاری و خشونت علیه زنان

دکتر بهجت یزدخواستی

استادیار گروه علوم اجتماعی، دانشگاه اصفهان

حامد شیری

دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی توسعه، دانشگاه اصفهان

چکیده

خشونت علیه زنان، محصول ارزش‌های پدرسالاری و توزیع نابرابرانه‌ی جنسیتی. قدرت در خانواده است و زمانی اعمال می‌شود که مردان تهدیدی علیه اقتدار مردانه‌ی خود و ارزش‌های پدرسالاری احساس کنند. نوشتار حاضر، با هدف آزمون این فرضیه، و از طریق مصاحبه‌ی عمیق با ۳۰ نفر از زنان مراجعه‌کننده به «مرکز مشاوره»ی شهرستان آمل، که مورد خشونت همسرشان قرار گرفته‌اند، انجام شده‌است. نتایج نشان می‌دهد بیش‌تر زنان، در هنگام به چالش کشیدن رابطه‌ی رئیس و مرئوسی در خانواده مورد خشونت همسران‌شان قرار گرفته‌اند؛ یعنی مردان، مقاومت زنان در برابر نگرش ابزاری به خود، و نپذیرفتن محرومیت از تحصیل و اشتغال را تهدیدی برای اقتدار مردانه‌ی خود تفسیر کرده و به خشونت متوسل شده‌اند. نتایج هم‌چنین نشان می‌دهد که مدرنیته با تجهیزشناختی این زنان به ارزش‌ها و منابعی مهم چون تحصیلات و اشتغال، که آگاهی زنان را به نابرابری جنسیتی در خانواده افزایش داده و علاقه‌ی آن‌ها را در بازتعریف هویت خود در جامعه‌ی مدرن به شیوه‌ی متفاوت از هویت‌های تعیین‌شده‌ی سنتی گسترش داده، باعث پرورش پتانسیل‌های مقاومت شده‌است.

واژگان کلیدی

خشونت علیه زنان؛ خشونت خانگی؛ گفتمان پدرسالاری؛ گفتمان مدرنیته؛ جنسیت؛ مقاومت زنانه؛

خشونت علیه زنان^۱، از مسائل مهم اجتماعی است که با وجود پیشرفت‌های فرهنگی و فکری، در بیش‌تر کشورها، حتا کشورهای توسعه‌یافته‌ی دموکراتیک، و در تمامی گروه‌های اجتماعی و طبقاتی دیده‌می‌شود. بر اساس برخی گزارش‌های منتشرشده در این زمینه، حدود چهار میلیون از زنان آمریکایی، در طول ۱۲ ماه، دست‌کم یک بار مورد ضرب و شتم همسران‌شان قرار گرفته‌اند و از ۳۰ تا ۳۵ درصد آنان، ۱۵ تا ۲۵ درصد، حتا به هنگام بارداری نیز مورد آسیب جسمی شوهران‌شان بوده‌اند. در کلمبیا بیش از ۲۰ درصد زنان، مورد آزار کلامی یا روانی شوهران‌شان بوده‌اند و میزان همسرآزاری گزارش‌شده در کنیا، ۴۲ درصد بوده‌است (سام‌گیس ۱۳۷۷). خشونت علیه زنان در هندوستان، ۲۲ تا ۶۰ درصد و در آلبانی، ۴۰ تا ۸۰ درصد گزارش شده‌است (بانج^۲ ۱۹۹۰). هر سال بیش از دو میلیون زن از طرف همسران‌شان بدرفتاری می‌بینند و ۵۰ درصد نیز از راه‌های مختلف قربانی خشونت می‌شوند. نتایج پژوهش‌های مختلف نشان می‌دهد که زنان، هشت برابر بیش‌تر از مردان، خشونت همسران‌شان را تجربه می‌کنند (سولر، وینایاک، و کوآداینو^۳ ۲۰۰۰).

مهم‌ترین پاسخ نظری در مورد علت تاریخی خشونت علیه زنان به ساختار قدرت شکل‌گرفته بر پایه‌ی گفتمان پدرسالاری^۴ یا مردسالاری برمی‌گردد و تفاوت جسمانی و وضعیت فیزیکی برتر مردان نسبت به زنان، نخستین دست‌مایه‌های تحمیل ایدئولوژی مردسالار بوده‌است. گیلنر نیز با تأیید بررسی‌های معطوف به تبیین پدرسالاری با ویژگی‌های زیستی و وراثتی، اشاره می‌کند که یافته‌های این مطالعات چنان متضاد است که پذیرش قطعی این رابطه یا عدم وجود آن را غیرممکن می‌سازد؛ اما نتیجه‌ی مهم، تأیید وجود پرخاش‌گری در مردان، به عنوان پدیده‌ی زیست‌شناختی و طبیعی است که در طول تاریخ زمینه‌ساز و تداوم‌بخش فرهنگ مردسالاری یا پدرسالاری شده‌است (گیدنز^۵ ۱۳۷۳). این گفتمان فرهنگی به دلیل پایه‌ی طبیعی مشترک در تمامی نسل مذکر، گفتمان غالب جهانی است و بر پایه‌ی آمار منتشرشده‌ی سازمان بهداشت جهانی، از هر سه زن، یک زن در طول زندگی خود مورد خشونت خانگی واقع می‌شود (سازمان بهداشت جهانی^۶ ۲۰۰۸).

زنان، به عنوان نیمی از جمعیت جهان و به مثابه‌ی انسان، حقوقی هم‌سان با مردان دارند؛ بنا بر این، اگر خشونت، به معنای عملی غیرانسانی در مورد انسان‌ها، ناپسند به شمار می‌رود، نکوهیده بودن این پدیده در مورد زنان نیز صادق است. خشونت، سازوکار منفی اجتماعی است که در نتیجه‌ی آن، زنان ناگزیر از پذیرش وضعیت سلطه‌پذیری می‌شوند و

¹ Violence against Women

² Bunch, Charlotte

³ Soler, Hosanna, Preeti Vinayak, and David Quadagno

⁴ Patriarchy

⁵ Giddens, Anthony

⁶ World Health Organization (WHO)



رسالت علوم انسانی (به طور عام) و جامعه‌شناسی (به طور خاص) برای آشکار کردن ساختارهای سلطه و نقد آن از یک سو، و انجام مطالعات علمی گسترده، عمیق، و راه‌بردی از سوی دیگر، از جمله کارهای اساسی جهت تضعیف و یا حذف وضعیت سلطه‌پذیری است.

بیان مسأله

پدیده‌ی خشونت علیه زنان، پیوندی تنگاتنگ با ساختارهای فرهنگی-اجتماعی-جوامع دارد؛ به عبارت دیگر، در جوامع سنتی، فراوانی و شدت خشونت علیه زنان بسیار بیش‌تر از جوامع توسعه‌یافته و مدرن است و دلیل این تفاوت را می‌توان در نفوذ و چیرگی ساختارهای شکل‌گرفته بر پایه‌ی پدرسالاری و پذیرش این گفتمان در عرصه‌های خصوصی و عمومی جست‌وجو کرد. در جوامع سنتی، ارزش‌های مردسالار، ارزش‌هایی مشروع و غیرقابل‌انکار است و هر گونه مقاومت در برابر آن به معنای سرپیچی از هنجارها و عرف اجتماعی قلمداد شده، واکنش شدید اجتماعی و عرفی را برمی‌انگیزاند. در چنین ساختاری، اعمال خشونت علیه زنان، که اساساً شکلی پنهان دارد، نه‌تنها از سوی مردان، بلکه از سوی خود زنان نیز به عنوان بخشی از واقعیت زندگی اجتماعی‌شان مشروعیت می‌یابد؛ در حالی که در جوامع مدرن، به دلایلی نظیر گسترش نهادهای مدنی و فعالیت این نهادها، پیدایش جنبش‌های اجتماعی مدافع حقوق زنان، و وجود گفتمان‌های برابری‌خواه، از فراوانی و شدت خشونت علیه زنان کاسته شده (به طور کامل از بین نرفته‌است) و مقاومت و واکنشی بسیار گسترده در برابر این پدیده، که شکلی آشکار یافته، صورت گرفته‌است.

تفاوت جوامع سنتی و مدرن در مسأله‌ی خشونت علیه زنان، به خشونت در حوزه‌ی خصوصی یا خشونت خانگی^۱ مربوط است؛ بدین معنا که در جوامع سنتی، بیش‌ترین و برجسته‌ترین شکل سلطه‌ی این گفتمان، در حوزه‌ی خصوصی رخ می‌دهد. حوزه‌ی خصوصی حوزه‌ی است که در آن، جنس مذکر (جنس برتر) خشونت خود را علیه زن/مادر و دختر/خواهر اعمال می‌کند و جنس مغلوب به دلیل وابستگی وجودی کامل و تقریباً مطلق به آن، از هر گونه مقاومتی چشم‌پوشی می‌کند، یا به بیانی دقیق‌تر، توانایی و امکان واکنش و مقاومت را از دست می‌دهد؛ زیرا در این جوامع، زن در محیط خانواده (پدر یا شوهر) فاقد هر گونه استقلال است و عملاً هیچ‌گونه نهادی نیز برای حمایت یا دفاع از او وجود ندارد.

¹ Family Violence

بر اساس آنچه گفته شد، این پژوهش به بررسی خشونت خانگی در جامعه‌ی ایران و مطالعه‌ی موردی زنان مراجعه‌کننده به مرکز مشاوره و راهنمایی شهرستان آمل، که مورد خشونت همسران‌شان قرار گرفته‌اند می‌پردازد و تلاش می‌کند که ارتباط مسأله‌ی خشونت خانگی و ارزش‌ها و الگوهای مردسالاری و نیز تغییرات و دگرگونی‌های جامعه‌ی ایران در اثر برخورد با فرآیندهای مدرن را نیز مورد مطالعه قرار دهد. پاسخ‌گویی به سؤال‌هایی مانند وضعیت خشونت علیه زنان (در حوزه‌ی خصوصی) در روبه‌روی با گفتمان سنتی (سلطه‌ی فرهنگ مردسالاری) و گفتمان مدرنیته (گفتمان چالش در نظام فرهنگ شکل‌گرفته بر پایه‌ی نابرابری جنسی) چه ویژگی‌هایی دارد؛ مهم‌ترین اشکال این خشونت کدام‌اند؛ و آیا فرآیندهای مدرن توانسته‌است گفتمان سنتی را در مورد خشونت علیه زنان دگرگون سازد یا خیر نیز از دیگر اهداف این نوشتار است.

بررسی پژوهش‌های تجربی. خشونت علیه زنان در ایران

مطالعات و پژوهش‌های انجام‌شده در مورد خشونت علیه زنان، هر یک با روی‌کردی خاص و بنا بر اهداف و نگرانی‌های پژوهش‌گران مختلف انجام شده و توصیف‌گر و تبیین‌کننده‌ی بخشی از واقعیت‌های موجود است. برخی از این پژوهش‌ها جنبه‌ی حقوقی خشونت علیه زنان را در کانون توجه قرار داده‌اند (مولاوردی ۱۳۷۸؛ کار ۱۳۷۹)؛ برخی به توصیف پدیده‌ی خشونت خانگی پرداخته‌اند (طاهری ۱۳۷۹؛ زنگی‌آبادی ۱۳۸۳)؛ برخی علت‌یابی خشونت را مورد مطالعه قرار داده‌اند (رئسی سرتشنیزی ۱۳۸۱؛ شمس اسفندآباد و امامی‌پور ۱۳۸۲؛ همتی ۱۳۸۲)؛ و برخی نیز ابعاد غیرمستقیم (پیران ۱۳۸۳) آن را در نظر داشته‌اند.

از نظر روش‌شناختی، بخشی از پژوهش‌ها به صورت کیفی، و برخی به صورت کمی انجام شده‌اند؛ هرچند که هم‌سو با غلبه‌ی روش‌شناسی کمی در پژوهش‌های اجتماعی، عمده‌ی این مطالعات، روی‌کردی کمی و پیمایشی داشته‌اند. این پژوهش‌ها تلاش کرده‌اند تا با مطالعه‌ی پرسش‌نامه‌هایی که به طور گسترده میان زنان پخش شد، از یک سو فراوانی خشونت، ابعاد، و انواع آن را به دست آورند و از سوی دیگر با گزاره‌های چندمتغیری و ازپیش‌تعیین‌شده، به علت‌یابی مسأله بپردازند. این پیمایش‌های چندمتغیری، با این وجود که می‌توانند برای دست‌یابی به علت‌های متعدد و پراکنده‌ی خشونت علیه زنان، نتایجی قابل‌توجه را ارائه دهند، فاقد ژرفانگری و جست‌وجوی علت‌های اصلی و مؤثر در پدیده‌ی خشونت علیه زنان اند (رئسی سرتشنیزی ۱۳۸۱؛ شمس اسفندآباد و امامی‌پور ۱۳۸۲؛ همتی ۱۳۸۲).



تلاش برای بررسی متغیرهای متعدد و در نتیجه کاربرد تئوری‌های مختلف، باعث شده‌است که برخی از این پژوهش‌ها، بدون داشتن چهارچوب نظری مشخص، به بیان داده‌هایی پراکنده و ازهم‌گسیخته بپردازند و نتایج آن‌ها نتواند تحلیلی منظم و نظام‌مند از مسأله‌ی خشونت علیه زنان و علل پدیدآورنده‌ی آن ارائه دهد؛ از سوی دیگر، بیش‌تر پژوهش‌های پیمایشی انجام‌شده، بر روی کل جمعیت زنان، و نه فقط زنانی که به طور مستقیم یا غیرمستقیم مورد خشونت واقع شده‌اند، صورت گرفته‌است؛ از این رو نتایج آن‌ها، به‌ویژه در بعد تبیینی، خالص نیست. در این زمینه، پژوهش‌های کیفی انجام‌شده (کار ۱۳۷۹؛ پیران ۱۳۸۳) نتایجی معتبرتر را ارائه می‌کنند.

چهارچوب نظری

نظریه‌های سطح خرد، سطح میانه، و سطح کلان، سطوح سه‌گانه‌ی روی‌کردهای نظری در تبیین پدیده‌ی خشونت علیه زنان اند. تبیین‌های نخستین خشونت علیه زنان، متأثر از روی‌کردهای آسیب‌شناختی است و از این دیدگاه، رفتارهای نابه‌نجار، نشان‌گر نوعی بیماری یا اختلال است که نیاز به درمان و روان‌درمانی دارد (گلز^۱ ۱۹۸۵). تئوری‌های زیستی-روان‌شناختی، تحلیل‌هایی مثبت و کارآمد از چه‌گونگی و علت خشونت ارائه می‌کنند، اما در سطح تحلیل خشونت خانگی ناکام می‌مانند و نمی‌توانند توضیح دهند که چرا این ویژگی‌های زیستی، روان‌شناختی، فردی، و غریزی، عمدتاً در مردان منجر به خشونت می‌شود.

تئوری‌های سطح میانه، که عمدتاً از چشم‌انداز روان‌شناسی اجتماعی به پدیده‌ی خشونت نگاه می‌کنند، تعامل افراد با محیط اجتماعی را منبع خشونت می‌دانند. بخش عمده‌ی پژوهش‌های مرتبط با حوزه‌ی خشونت خانگی در بن‌نگره‌ی^۲ روان‌شناسی اجتماعی، بر پایه‌ی فرضیه‌هایی است که از نظریه‌ی یادگیری یا انتقال میان‌نسلی خشونت دفاع می‌کنند (بارنت، میلر-پرین، و پرین^۳ ۱۹۹۷). نظریه‌ی یادگیری اجتماعی مرهون پژوهش‌های باندورا^۴ (۱۳۷۲) است که پرخاش‌گری و خشونت رفتار را واکنش اجتماعی تولید، بازتولید، و فراگرفته‌شده از طریق فرآیندهای اجتماعی می‌داند (سیف ربیعی، رضانی تهرانی، و حتمی ۱۳۸۱). این نظریه، اگرچه می‌تواند شدت و نوع خشونت علیه زنان را تبیین کند، قادر نیست گستره‌ی نگاه خود را در علت‌یابی ریشه‌ی خشونت خانگی افزایش دهد و بگوید که چرا

¹ Gelles, Richard J.

² Paradigm

³ Barnett, Ola W., Cindy L. Miller-Perrin, and Robin D. Perrin

⁴ Bandura, Albert

فرآیند یادگیری و جامعه‌پذیری افراد، با الگوهای رفتاری، هنجاری، و فرهنگی خاصی همراه است که در آن فرودستی زنان به عنوان اصل پذیرفته شده است. تبیین پدیده‌ی خشونت خانگی (خشونت علیه زنان) در رویکرد جامعه‌شناختی نیز، به وسیله‌ی نظریه‌های مختلفی چون نظریه‌ی کارکردگرایی، و نظریه‌ی منابع و تضاد، که بر سطح کلان و ساختارهای پهن دامنه‌ی نظام اجتماعی در تحلیل و تبیین علت‌ها، عوامل، پی‌آمدها، و ویژگی‌های خشونت خانگی تأکید دارند، مورد توجه قرار گرفته است. کارکردگرایان، خانواده را گروهی در نظر می‌گیرند که سلسله مراتب در آن، نه بر اساس تخصص یا شایستگی، بلکه بر اساس جنسیت، سن، و قدرت اقتصادی صورت می‌گیرد؛ بنا بر این، وجود علاقه متفاوت در این گروه ناهمگون، سبب به وجود آمدن تضادهای آشکار یا پنهان می‌شود و تنها خشونت است که می‌تواند باعث طبیعی شدن جریان زندگی روزمره و بازگشت خانواده به کارکردهای اساسی خود شود (اعزازی ۱۳۸۰). نظریه‌ی کارکردگرایی، از آن جا که به جای حل خشونت به توجیه آن می‌پردازد، با نقدهای بسیاری روبه‌رو است.

اساسی‌ترین بحث قدرت در روابط خانوادگی در چهارچوب نظریه‌ی منابع، به وسیله‌ی بلود و ولف^۱ (۱۹۶۰) مطرح شده است. بیش‌تر مطالعات انجام‌شده در این نظریه، از رویکردی دفاع می‌کند که بر پایه‌ی آن، افراد فاقد منابع، به دلیل آن که منبعی دیگر برای اعمال قدرت ندارند، بیش از افراد دارای منابع (قدرتمند)، دست به خشونت می‌زنند؛ بر این اساس، مرد کم‌سواد دارای شغل پست و درآمد کمتر نسبت به همسر، ممکن است برای حفظ تسلط و موقعیت برتر خود در خانواده، به خشونت متوسل شود (اوبراین^۲ ۱۹۷۱). ضعف اصلی نظریه‌ی منابع، غفلت از آن دسته شرایط اجتماعی و ساختاری است که بر ناموزونی قدرت در درون خانواده، به‌ویژه نابرابری جنسیتی، تأثیر می‌گذارند؛ به عبارت دیگر، توانایی مردان کم‌سواد، کم‌درآمد، و دارای مشاغل پست در اعمال خشونت، به منظور حفظ موقعیت برتر در خانواده، و ناتوانی زنان از انجام این کار، برآمده از وجود ارزش‌های برتر مردانگی و نگرش‌های فرهنگی، در قبال ارزش‌های فرودست زنانگی است.

با نقد رویکردهای نظری تبیین‌کننده‌ی پدیده‌ی خشونت خانگی و نشان دادن ضعف این تبیین‌ها، نوشتار حاضر، مدافع نظریه‌ی فمینیستی و فرضیه‌ی آن، مبنی بر وجود الگوهای فرهنگی تولیدکننده‌ی نابرابری جنسیتی در خانواده است. نظریه‌ی فمینیستی بر این پیش‌فرض اساسی استوار است که جهان واقعیت‌های تاریخی و اجتماعی، فرهنگ مادی و غیرمادی، و

^۱ Blood, Robert O., Jr., and Donald M. Wolfe

^۲ O'Brien, John E.



در یک کلام، زندگی، از دریچه‌ی دید مردان، تعریف، تولید، و بازتولید شده و می‌شود (پیران ۱۳۸۳). خشونت علیه زنان از وضعیت فرودست آن‌ها در رابطه با مردان و نظام خانوادگی پدرسالار ناشی می‌شود (دوباش و دوباش^۱ ۱۹۷۹) و تبیین آن در نظریه‌های یادگیری اجتماعی، ناسازگاری پایگاهی، و تضاد منابع، تنها در چهارچوب ساختارهای فرهنگی پدرسالار معنادار است، اما اگر ساختارهای اقتداری پدرسالارانه را، به تعبیر فوکو^۲، «سلطه‌ی گفتمانی» بدانیم، این سلطه‌ی گفتمانی به‌ناچار با اشکالی متعدد از مقاومت روبه‌رو می‌شود؛ یعنی «وجود قدرت به حضور مجموعه‌یی از نقاط مقاومت موقوف است» (فوکو ۱۹۷۷، برگرفته از ضمیران ۱۳۷۸: ۱۵۶) و «هرجا قدرت وجود دارد، مقاومت هم وجود دارد.» (فوکو ۱۹۸۲، برگرفته از نش^۳ ۱۳۸۵: ۴۳) بر این اساس، گفتمان مردانگی^۴، به‌رغم فراگیری و سلطه‌ی تاریخی، با شکل‌هایی از مقاومت^۵ روبه‌رو شده‌است.

در چهارچوب مطالعه‌ی حاضر، خشونت خانگی و مقاومت در برابر آن، با استناد به دو منبع تعریف‌کننده‌ی هویت در جامعه‌ی معاصر ایران، یعنی گفتمان سنتی و گفتمان مدرن قابل‌بررسی است؛ گفتمان سنتی، تبیین‌کننده‌ی الگوهای رفتاری پدرسالارانه‌ی موجد خشونت خانگی است و گفتمان مدرن، به عنوان بسترساز پتانسیل‌های مقاومت در برابر گفتمان سنتی و خشونت برآمده از آن به کار می‌رود؛ بنا بر این، با وجود چیرگی ارزش‌ها و الگوهای فرهنگ مردسالاری/پدرسالاری بر جامعه‌ی ایران، به‌ویژه بر نهاد خانواده، به دلیل روبه‌رو شدن جامعه‌ی ایران با مدرنیته^۶ و تأثیرپذیری ساخت اجتماعی و فرهنگی جامعه از فضای ایجادشده، دگرگونی‌هایی در سلطه‌ی ایدئولوژی پدرسالاری ایجاد شده‌است. مدرنیته، به‌ویژه اشکال فرهنگی آن، امکانات و توانایی‌هایی را در جهت مقابله با ارزش‌های سنتی و ارائه‌ی الگوهای فرهنگی جدید برای زنان فراهم ساخته‌است که به وسیله‌ی آن می‌تواند در برابر تعریف مردانه‌ی هستی اعتراض کنند. انجمن‌های حمایت از زنان، سازمان‌های غیردولتی، و در سطح کلان، پیدایش جنبش‌های فمینیستی، دست‌آورد گفتمان مدرن است که در واکنش به ساختارهای مردسالارانه سامان یافته‌است.

با توجه به آنچه گفته‌شد، مدل تئوریک پژوهش، به ترسیم الگوی روابط، شکل روابط خانوادگی، و سطح خشونت و مقاومت در برابر خشونت خانگی بر پایه‌ی منابع دوگانه‌ی تعریف‌کننده‌ی روابط خانوادگی یا ساختار قدرت در خانواده، یعنی گفتمان سنتی، که شکل غالب آن ارزش‌ها و هنجارهای پدرسالاری است، و گفتمان مدرنیته، که داعیه‌دار ارزش‌های

¹ Dobash, R. Emerson, and Russell Dobash

² Foucault, Michel

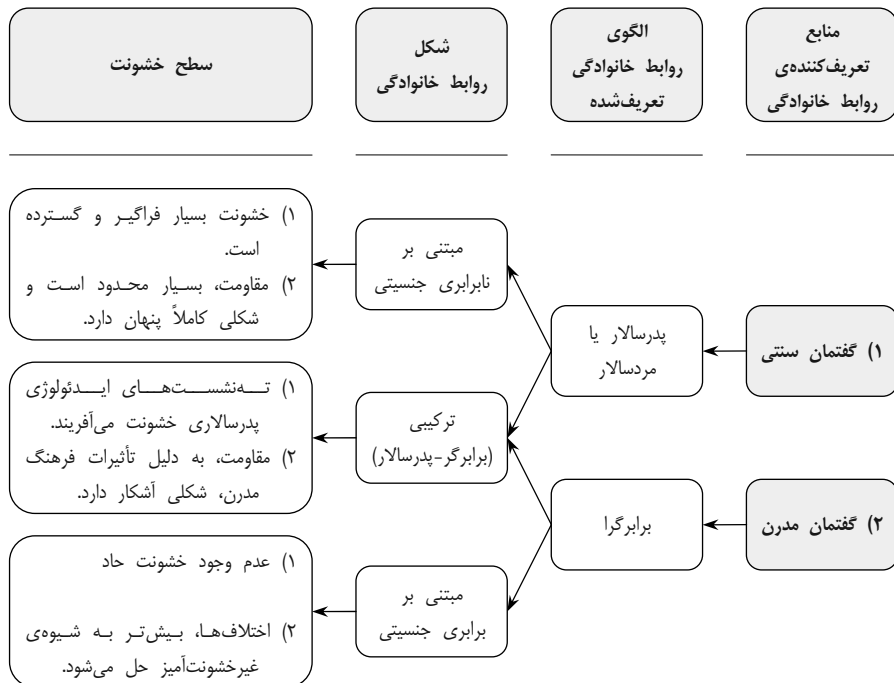
³ Nash, Kate

⁴ Masculinity Discourse

⁵ Resistance

⁶ Modernity

برابرها و ضد تبعیض جنسی است، می‌پردازد. این مدل نشان می‌دهد که جامعه‌ی ایران از یک طرف جامعه‌ی است با ارزش‌ها، هنجارها، و الگوهای فرهنگی. ریشه‌داری که در تعیین الگوهای رفتاری کنش‌گران نقشی تعیین‌کننده دارند (الگوی کنش پدرسالاری یا مردسالاری در سطح روابط خانوادگی)، و از سوی دیگر، جامعه‌ی است متأثر از تجربه‌ی مدرنیته و تجربه‌ی تغییرات گسترده در جنبه‌های اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، و فرهنگی، که با چالش‌هایی جدید در تعریف هویت و الگوهای رفتاری روبه‌رو شده‌است. این الگو در چهارچوب بررسی حاضر، به جای‌گزینی گفتمان برابری‌طلب، در برابر گفتمان پدرسالاری یا مردسالاری، منجر شده‌است.



نمودار ۱- مدل تبیینی خشونت خانگی در جامعه‌ی امروز ایران

نمودار ۱، مدل کلان تبیین‌کننده‌ی خشونت در ایران است، که در مقاله‌ی حاضر، صرفاً جنبه‌ی تئوریک و نظری دارد. مقاله‌ی حاضر تلاش می‌کند تا چه‌گونه‌ی خشونت علیه زنان را در تالاقی منابع دوگانه‌ی تعریف‌کننده‌ی روابط خانوادگی و با استناد به یک مطالعه‌ی



تجربی، که به بررسی شکل رابطه‌ی خانوادگی ترکیبی (برابرگرا-پدرسالار)، نوع خشونت موجود در این سطح، و اشکال مقاومت در برابر آن می‌پردازد، مورد مطالعه قرار دهد.

فرضیه‌های پژوهش

۱- **گفتمان سنتی، تبیین‌کننده‌ی علل خشونت علیه زنان است** - بر اساس این فرض، خشونت خانگی، ناشی از وجود ساختارهای اقتداری و نابرابر جنسیتی در جامعه و انعکاس آن در حوزه‌ی خصوصی (خانواده) است. در این ساختار، مردان فرادست و زنان فرودست تعریف می‌شوند و خشونت زمانی بروز می‌یابد که مردان احساس می‌کنند این رابطه‌ی نابرابر و جای‌گاه برتر آن‌ها تغییر یافته‌است.

۲- **گفتمان مدرن، تبیین‌کننده‌ی مقاومت زنان علیه خشونت است** - این فرضیه، جامعه‌ی مدرن و ارزش‌های مسلط بر این جامعه را زمینه‌ساز تغییراتی فرهنگی و نهادی می‌داند که با تجهیزشناختی زنان، مقاومت آنان را در برابر ارزش‌های پدرسالاری تقویت می‌کند. مدرنیته، آگاهی زنان را نسبت به نابرابری جنسیتی در خانواده افزایش می‌دهد و به آن‌ها کمک می‌کند به منظور بازتعریف هویت خود در جامعه‌ی مدرن، به گسترش علائق‌شان در شیوه‌ی متفاوت از هویت متعین سنتی بپردازند.

روش پژوهش

روش مورد استفاده در بررسی حاضر، از نوع مطالعات کیفی است که با استفاده از مصاحبه با ۳۰ نفر از زنان مراجعه‌کننده به مرکز مشاوره‌ی شهرستان آمل، که به وسیله‌ی شوهران‌شان مورد خشونت قرار گرفته‌اند، و تحلیل محتوای کیفی آن به اجرا درآمده‌است. مصاحبه از نوع مصاحبه‌ی نیمه‌باز (یا نیمه‌رهنمودی) است؛ یعنی مصاحبه‌ی که بیش‌تر پرسش‌های آن نه کاملاً باز است و نه کاملاً بسته، بلکه هدایت‌شده و در مسیری معین و دقیق قرار دارد (کیوی و وان کامین‌هود^۱ ۱۳۸۲). با توجه به محدودیت‌های مرتبط با موضوع پژوهش کیفی و عدم دسترسی به نمونه‌های وسیع و متعدد در شرایط و موقعیت‌های خاص، مصاحبه‌شوندگان این مطالعه دارای ویژگی‌های زیر بوده‌اند:

- ۱- زنان همسردار مراجعه‌کننده به مراکز مشاوره و راهنمایی شهرستان آمل.
- ۲- زنان همسرداری که مورد خشونت خانگی (به وسیله‌ی شوهر) قرار گرفته‌اند.

^۱ با توجه به حساسیت موضوع و به منظور جلب اعتماد مصاحبه‌شوندگان، از کارشناسان این مرکز برای انجام مصاحبه استفاده شده‌است.

^۲ Quivy, Raymond, and Luc Van Campenhoudt

یافته‌های پژوهش

نتایج توصیفی^۱

بیش‌تر مصاحبه‌شوندگان و همچنین شوهران آن‌ها، از تحصیلاتی نسبتاً بالا برخوردار اند و بر این اساس، استدلال‌هایی که خشونت خانگی را نتیجه‌ی مستقیم تحصیلات سطح پایین و در نتیجه آگاهی پایین‌تر می‌دانند، با توجه به نتایج این پژوهش، تأیید نمی‌شود. از مقایسه‌ی تحصیلات زنان و شوهران‌شان می‌توان دریافت که فرضیه‌ی مؤثر بودن اختلاف تحصیلی در بروز رفتارهای خشونت‌آمیز (نظریه‌ی تضاد منابع)، به طور کامل تأیید نمی‌شود؛ چرا که در نزدیک ۴۰ درصد از نمونه‌ها، به‌رغم برابری تحصیلات زن و شوهر، خشونت خانگی در بین آن‌ها وجود داشته‌است (جدول ۱).

جدول ۱- سطح تحصیلات زنان پاسخ‌گو و شوهران‌شان

سطح تحصیلات	زن		مرد	
	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد
زیر دیپلم	۴	۱۳	۳	۱۰
دیپلم و کاردانی	۱۷	۵۷	۱۳	۴۳
کارشناسی	۶	۲۰	۸	۲۷
کارشناسی ارشد و بالاتر	۳	۱۰	۶	۲۰
کل	۳۰	۱۰۰	۳۰	۱۰۰

۹۰ درصد (۲۷ نفر از ۳۰ نفر) شوهران، بر اساس گفته‌های همسران آن‌ها، شاغل اند، و در میان زنان نیز ۵۳ درصد (۱۶ نفر)، شاغل، و بقیه (۴۸ درصد)، غیرشاغل یا خانه‌دار اند. کیفیت و سطح شغلی شوهران زنان مصاحبه‌شونده بیان‌گر این است که خشونت خانگی در همه‌ی سطوح شغلی (بالا، متوسط، و پایین) و در مورد هر دو گروه زنان شاغل و غیرشاغل (یا به اصطلاح خانه‌دار) مشاهده می‌شود؛ بر این اساس، دیدگاه‌هایی که اشتغال زن را دارای رابطه‌ی معکوس با خشونت خانگی می‌داند، یعنی معتقد است که خشونت، عمدتاً علیه زنان غیرشاغل اعمال می‌شود و زنان شاغل به دلیل استقلال مالی و ویژگی‌های خاص، خشونت کم‌تر را متحمل می‌شوند، مورد تأیید قرار نمی‌گیرد.

^۱ تعداد معدود جداول ارائه‌شده در این بخش، به شیوه‌ی تحلیل محتوای کمی و از طریق پرسش‌نامه‌ی معکوس استخراج شده‌است.



جدول ۲- وضعیت اشتغال زنان پاسخ‌گو و شوهران‌شان

وضعیت اشتغال	زن		مرد	
	فراوانی	درصد	فراوانی	درصد
شاغل	۱۶	۵۳	۲۷	۹۰
غیرشاغل	۱۴	۴۷	۳	۱۰
کل	۳۰	۱۰۰	۳۰	۱۰۰

بیش‌تر مصاحبه‌شوندگان گفته‌اند که شیوهی ازدواج آن‌ها ارادی بوده‌است و بر این اساس می‌توان گفت که ازدواج‌های ارادی و خودخواهانه نیز الزاماً با تفاهم و عدم خشونت همراه نیست (جدول ۳).

جدول ۳- شیوهی ازدواج زنان پاسخ‌گو

شیوهی ازدواج	فراوانی	درصد
ارادی	۲۰	۶۷
غیرارادی (تحمیلی)	۱۰	۳۳
کل	۳۰	۱۰۰

شیوه‌های اعمال خشونت خانگی

زنان مراجعه‌کننده به مرکز مشاوره، اشکال مختلف خشونت را از سوی شوهر خود تجربه کرده‌اند (جدول ۴):

جدول ۴- شیوه‌های اعمال خشونت در خانواده

شیوهی اعمال خشونت	فراوانی	درصد
خشونت روانی	۲۶	۸۷
خشونت جسمی	۱۷	۵۷
خشونت اجتماعی	۱۰	۳۳
خشونت اقتصادی	۴	۱۳
خشونت جنسی	۱	۳
خشونت روانی	۲۶	۸۷

خشونت روانی - خشونت روانی، رفتاری خشونت‌آمیز است که شرافت، آبرو، و اعتماد به نفس زن را خدشه‌دار می‌کند. این رفتار به صورت انتقاد ناروا، تحقیر، تمسخر، بی‌توجهی به حساسیت‌ها و خواسته‌های زن، بی‌مهری و بی‌اعتنایی به او، توهین، ناسزاگویی، و تهدیدهای پی‌درپی به طلاق دادن یا ازدواج دوباره صورت می‌گیرد (کار ۱۱۳۷۹). این نوع خشونت، رایج‌ترین شکل خشونت اعمال‌شده علیه زنان. مورد بررسی بوده‌است (۸۶درصد).

خشونت جسمی - هر نوع رفتار خشن مانند ضرب و شتم، مشت زدن، گاز گرفتن، سیلی زدن، شکنجه، و قتل است، که از روی قصد و نیت، منجر به آسیب و صدمه‌ی جسمانی شود. خشونت جسمانی علیه زنان، به هر گونه رفتار غیراجتماعی گفته می‌شود که جسم زن را مورد آزار و اذیت قرار می‌دهد (مجبی ۱۳۸۰). خشونت جسمی بعد از خشونت روانی، دومین نوع خشونت است که زنان مصاحبه‌شونده تجربه کرده‌اند.

خشونت اجتماعی - نوعی از خشونت است که در آن زنان از فعالیت و تعامل اجتماعی با دیگران و در سطح جامعه محروم می‌شوند. کنترل شدید و در انزوا قرار گرفتن زن به وسیله‌ی شوهر، جلوگیری از برقراری روابط اجتماعی، مخصوصاً با اعضای خانواده یا دوستان، و محرومیت از تحصیل یا اشتغال، نمونه‌هایی از این نوع خشونت است (کار ۱۳۷۹). محدود کردن زن در چهارچوب خانه، نبود اجازه برای برقراری ارتباط با دوستان و حتی خانواده، نبود اجازه‌ی تحصیل یا ادامه‌ی تحصیل، نبود اجازه‌ی اشتغال، و نبود اجازه برای داشتن روابط اجتماعی گسترده، از مهم‌ترین اشکال خشونت اجتماعی اند، که بعد از خشونت روانی و جسمی، در مرتبه‌ی سوم انواع خشونت اعمال‌شده قرار دارد و زنان موردمطالعه به آن اشاره کرده‌اند.

خشونت اقتصادی - این نوع خشونت به شکل دریافت اجباری ارثیه‌ی زن، و محروم کردن او از ارث (به صورت سپردن مالکیت خانه، ماشین، و وسایل منزل به فرزندان) دیده می‌شود.

خشونت جنسی - فقط در مورد یکی از زنان موردمطالعه و از طریق مجبور کردن او برای انجام اعمال انجام‌شده در فیلم‌های مستهجن صورت گرفته و از فراوانی کمی برخوردار است.

علت اختلاف یا دلایل اعمال خشونت علیه زنان

نتایج تحلیل مصاحبه‌های انجام‌شده بیان‌گر این است که علل اختلاف و خشونت، به‌رغم تنوع و تعدد ظاهری، دارای خواست‌گاه و ریشه‌ی واحد است، که بر وجود الگوهای زن‌ستیزانه دلالت دارد و با فرضیه‌های تئوری فمینیستی هماهنگ است. برخی از این علل را مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱- ازدواج دوباره‌ی شوهر - برخی از زنان، ازدواج دوباره‌ی شوهر و یا قصد آن را علت اصلی اختلاف خود می‌دانند؛ مسأله‌ی که با مخالفت آنان روبه‌رو شده، حاضر به پذیرش آن نیستند:



«من و شوهرم هیچ وقت اختلافی نداشتیم، ... اما مدتی است که دیگر رفتارش با من مثل همیشه نیست. ... تا این که فهمیدم شلوارش دو تا شده و قصد ازدواج مجدد و طلاق دادن مرا دارد.» (زن ۳۱ساله، تحصیلات ابتدایی، و خانه‌دار؛ شوهر ۳۶ساله، دیپلم، و کشاورز)

زنی دیگر نیز دلیل اختلاف خود را با شوهرش، در قصد او برای ازدواج دوباره می‌داند:

«شوهرم قبلاً دختری را دوست داشت که موفق به ازدواج با او نشد، ... اما حالا بعد از دوازده سال که مجدداً آن خانم، که ازدواج کرده و طلاق گرفته‌است را دیده، بیش‌تر از گذشته عاشق‌اش شده و می‌خواهد با او ازدواج کند.» (زن ۳۲ساله، دیپلم، و خانه‌دار؛ شوهر ۳۹ساله، کارشناس ارشد، و معاون یک اداره)

۲- مشکلات شوهر- بی‌کاری شوهر، بی‌مسئولیتی او، مشروب‌خواری، و مشکلات جنسی شوهر (بیماری جنسی) نیز از علت‌های دیگر اختلاف بین همسران است، که زنان مصاحبه‌شونده به آن اشاره کرده‌اند. زنی ۲۲ساله، دیپلم، خانه‌دار، و دارای باورهای مذهبی بالا، اختلاف خود با شوهر ۲۴ساله و دیپلمه‌اش را در پایین بودن میزان باورهای مذهبی شوهر، مشروب‌خواری او، و استفاده از فیلم‌های مستهجن می‌داند؛ اعمالی که با باورهای مذهبی زن در تضاد است و حرام دانسته می‌شود.

زنی شاغل نیز بی‌کاری و بی‌مسئولیتی شوهر را عامل اختلاف و درگیری بین خود و شوهر می‌داند:

«شوهرم کار نمی‌کند و خیلی بی‌مسئولیت است. تمام مشکلات زندگی به دوش من است. از همه پول قرض می‌کند و بدهی خویش را پرداخت نمی‌کند و طلب‌کاران سراغ من می‌آیند و در محیط کار مزاحم می‌شوند.» (زن ۳۹ساله، دیپلم، و نیروی خدماتی در یک اداره)

زن شاغل دیگری نیز علت اختلاف خود با شوهرش را در بی‌کاری و اهمیت ندادن شوهر به او و فرزندان می‌داند:

«شوهرم به خودش زحمت نمی‌دهد تا کار کند و همان قدری که پول در می‌آورد، به‌تنهایی به مسافرت می‌رود. یک بار حداقل یک نان نخورده که به خانه بیاورد. به سر و وضع خودش خیلی می‌رسد، اما یک بار نشده برای من یا بچه‌ها حداقل یک جفت جوراب بخرد.» (زن ۴۱ساله، دیپلم، و خیاط در روستا؛ شوهر ۳۹ساله، دیپلم، و بی‌کار)

۳- تضاد و نابرابری- در بین علت‌های گفته‌شده در مورد اختلاف زن و شوهر، تضاد و نابرابری، به‌ویژه در تحصیلات و پایگاه خانوادگی، از برجستگی قابل‌ملاحظه‌ی برخوردار است؛ البته این مؤلفه (نابرابری منابع)، تنها زمانی به اختلاف و درگیری همسران انجامیده که نابرابری به سود زنان بوده‌است و مردان به منظور حفظ جای‌گاه، موقعیت برتر، و غرور خود، حاضر به پذیرش این نابرابری نبوده‌اند:

«شوهرم از این که من مدرک لیسانس کامپیوتر داشته و همه به من خانم مهندس می‌گویند و خودش مدرک دیپلم دارد خیلی ناراحت است. ... به من می‌گوید: «اگر می‌خواهی ثابت کنی که دوستم داری از شغلت استعفا بده!» ... برای این که شغلام را از دست ندهم، گوش و چشم‌بسته تمام درخواست‌هایش را انجام می‌دهم، اما او کوتاه نمی‌آید. ... شوهرم از این موضوع رنج می‌برد و بارها این مطلب را گفته است.» (زن ۳۳ساله، کارشناس مهندسی کامپیوتر، و شاغل؛ شوهر دیپلم و دانشجوی مدیریت و برنامه‌ریزی)

زنی دیگر نیز مشکل ایجادشده بین خود و همسرش را در تفاوت مدرک تحصیلی و برانگیخته شدن احساس حقارت شوهر می‌داند:

«چون من از لحاظ تحصیلات و ... از او بالاترم و تحمل و باور این مسأله خیلی برایش سخت است، سعی می‌کند با سر و صدا و داد و فریاد، ضعف خود را پوشش دهد و قدرت خویش را به نمایش بگذارد.» (زن ۳۲ساله، کارشناس حسابداری، و شاغل؛ شوهر ۴۰ساله، دیپلم، و شغل آزاد)

داده‌های تجربی نشان می‌دهد که نابرابری تحصیلی، به این معنا که زنان تحصیلات بالاتری داشته‌باشند، باعث نشده‌است که زنان بخواهند بر شوهران خود، به دلیل منابع بالاتر و مثبتی که در اختیار دارند، اعمال قدرت کنند، و این مردان اند که بر اساس پندارهای خود، با تحصیلات و منابع برتر همسران‌شان مشکل داشته، آن را به معنای زیر سؤال رفتن اقتدار مردانه خود می‌دانند.

رابطه‌ی نابرابر در دست‌رسی به منابع، هنگامی که این رابطه به سود مردان است، به شکلی دیگر زمینه‌ساز اختلاف می‌شود:

«زمانی که ما ازدواج کردیم، مدرک شوهرم دیپلم بود. بعد از ازدواج، با موافقت من شوهرم ادامه‌ی تحصیل داد. ... سعی کردم یک محیط کاملاً آرام برای شوهرم درست کنم تا او بتواند تحصیل کند. با این که به لحاظ مادی فشار زیادی تحمل می‌کردیم، ... در مقطع دکتری دانشگاه آزاد قبول شد و مدرس دانشگاه شد. ...



متوجه حالت‌های مشکوک او شدم؛ ... مدام مرا تحقیر می‌کرد. از دانشجویان‌اش (دختر) تعریف می‌کرد؛ ... به من گفت می‌خواهد یک همسر تحصیل کرده که در شأن او و تحصیلات‌اش باشد انتخاب کند، تا آن قدر پیش دوستان‌اش سرشکسته نباشد ... بعداً متوجه شدم که شوهرم ازدواج کرده‌است.» (زن ۳۰ساله، سیکل، و خانه‌دار؛ شوهر ۳۵ساله، دکتر در ادبیات، و استاد دانشگاه)

نابرابری در سطوحی دیگر مانند پایگاه اقتصادی-اجتماعی خانواده، ویژگی‌های ظاهری (قیافه و تیپ)، فاصله‌ی سنی، و اختلاف‌های فرهنگی خانواده نیز از علل اختلاف همسران است و با توجه به این مسأله، فرضیه‌ی تئوری منابع، که نابرابری و ناموزونی منابع قدرت در خانواده را زمینه‌ساز بروز رفتارهای خشونت‌آمیز می‌داند، تأیید می‌شود. هرچند استدلال تئوری منابع در مورد این که مردان به دلیل حفظ ساختار خانواده و تداوم اقتدار مردانه‌ی خود مجبور اند از منابع جای‌گزین برای پر کردن کاستی‌های موجود استفاده کنند و به خشونت علیه همسران خود بپردازند تأیید می‌شود، اما این تئوری در مورد این که چرا مردان، خود را مسئول حفظ ساختار خانواده می‌دانند و چرا تداوم اقتدار مردانه مهم است، توضیحی قانع‌کننده ندارد و به همین دلیل استدلال‌های شکل‌گرفته بر پایه‌ی این تئوری، واقعیت را به طور کامل منعکس نمی‌کند.

۴- موارد دیگر- تجزیه و تحلیل سایر نمونه‌های مورد مطالعه در مورد علت اختلاف و خشونت خانگی، مسائل و موضوعاتی را در بر می‌گیرد که می‌توان آن را در چهارچوب گفتمان پدرسالاری و تبیین‌های فمینیستی قرار داد. برقراری و علاقه‌مندی مرد به رابطه‌ی رئیس و مرئوسی و شیوه‌ی روابط نظامی، محروم کردن همسر از تحصیل یا اشتغال، نگرش ابزاری به جنس زن برای رفع نیازهای جنسی-عاطفی و خدمات خانگی، تبعیض قائل شدن میان دختر و پسر، انتظار پیروی مطلق زن از شوهر، کم‌عقل دانستن جنس زن و تحقیر شخصیت او، و اعتقاد به آزادی کامل مرد، در مقابل محدودیت کامل زن و وابستگی او به شوهر، از مهم‌ترین علت‌هایی است که به وسیله‌ی ۱۶ نفر از ۳۰ زن (۵۳درصد) موردبررسی، به عنوان علت اصلی اختلاف و بروز رفتارهای خشونت‌آمیز، بیان شده‌است:

«علت اختلاف ما، قانون‌مند بودن بیش از حد شوهرم می‌باشد. او با من مانند یک نظامی برخورد می‌کند. رابطه‌ی او با من مانند رابطه‌ی دانشجو استاد است که همیشه می‌خواهد چیزی را به من آموزش دهد. خودش را عاقل‌تر از من می‌داند.» (زن ۲۳ساله، کارشناس شیمی، و شاغل؛ شوهر ۲۷ساله و کارشناس ارشد مهندسی مکانیک).

«شوهرم اخلاق پدرم را دارد؛ یعنی این که حرف، حرف خودش است. من همیشه به خاطر این که در خانه، حرف اول و آخر را پدرم می‌زد، عصبانی می‌شدم و اصلاً دوست نداشتم و ندارم این چنین شوهری نصیبم شود، که متأسفانه شد. ... من با این ازدواج مخالف بودم، اما پدرم به دلایل نامعلوم مرا مجبور به این ازدواج کرد. ... و تا به حال من دو بار به این خاطر خودکشی کرده‌ام و خیلی از پدرم کتک خورده‌ام. ... شوهرم نیز از حمایت پدرم از خودش، سوء استفاده می‌کند.» (زن ۲۴ ساله و دانشجوی سال ششم پزشکی؛ شوهر ۳۰ ساله و کارشناس ارشد حقوق بین‌الملل از دانشگاه آزاد)

پدر این زن، که باید طبیعتاً مدافع و پشتیبان دخترش باشد، نه تنها از او دفاع نمی‌کند، بلکه خود سرکوب و خشونت اعمال شده را تشدید می‌کند؛ بر این اساس، زنان هم در خانواده‌ی شوهر و هم در خانواده‌ی پدری، اسیر ساختارهای نابرابر جنسیتی و تبعیض‌اند؛ ساختارهایی که فرصت هیچ گونه ابراز وجود و برخورداری از حقوق برابر را به زن نمی‌دهد:

«شوهرم فکر می‌کند محدودیت مخصوص زنان است و مردان کاملاً از هر لحاظ آزاد اند. ... می‌گوید زن برای مرد خلق شده‌است تا کاملاً در اختیارش باشد و به مرد رسیدگی کند.»

نمونه‌های متعدد دیگری نیز وجود دارند که وجود ایدئولوژی پدرسالار، زمینه‌ی بروز اختلاف میان همسران و اعمال رفتارهای خشونت‌آمیز به وسیله‌ی شوهر را فراهم کرده‌است. در نمونه‌های مورد بررسی نیز، نهاد خانواده، عرصه‌ی ترک‌تازی ایدئولوژی پدرسالاری است و زنان یا همسران، اولین قربانی آن‌اند:

«شوهرم خیلی مغرور است. ... دوست دارد من وابسته‌ی کامل به او باشم. ... حاضر است از همه‌ی اطرافیان حرف بشنود ولی زن‌اش از لحاظ شغلی، اجتماعی، و ... از او بالاتر نباشد؛ به همین دلیل، به زور مرا از کارم بیرون کشید و مرا مجبور به استعفا کرد.» (زن ۳۸ ساله، دیپلم، و خانه‌دار؛ شوهر ۴۴ ساله، دیپلم، و صاحب نمایشگاه اتومبیل)

زنی دیگر نیز علت اختلاف خود و شوهر را تبعیض قائل شدن بین دختر و پسر، ممانعت شوهر از ثبت نام دختر در دانشگاه، و رفتارهای نامناسب شوهر نسبت به خود می‌داند:

«شوهرم بازنشسته شده و صبح تا شب در خانه می‌نشیند. ... دخترم دو بار در دانشگاه قبول شد که سال اول نگذاشت و با هزار بدبختی در سال بعد او را راضی



کردیم به ادامه‌ی تحصیل دخترم در دانشگاه، و حالا از سر و وضع و لباس پوشیدن دخترم مدام ایراد می‌گیرد، در صورتی که خیلی ساده‌پوش است. ... ولی برعکس، نسبت به پسرم هیچ چیزی نمی‌گوید، با این که متوجه شده که پسرم سیگار می‌کشد و وضع ظاهری مناسبی از بابت لباس پوشیدن و مدل مو ندارد. ... می‌گوید به دختران نباید رو داد چون احتمال فاسد شدنشان بیشتر از پسرها است.» (زن ۴۰ساله، فوق‌دیپلم، و معلم؛ شوهر ۴۲ساله، لیسانس، و بازنشسته)

در بررسی علت‌های اختلافاها (مانند تبعیض قائل شدن بین دخترها و پسرها، محدود کردن زن، کلفت پنداشتن زن، ازدواج مجدد و صیغه‌های متعدد، و نظایر آن)، ردپایی کاملاً مشخص و واضح وجود دارد و همه‌ی آن‌ها، چه زمانی که به طور آشکار ارزش‌های نابرابر جنسیتی در کار است و چه زمانی که نابرابری منابع، به‌ویژه تحصیلات، به خشونت مردان علیه زنان دامن می‌زند، بیان‌گر حاکمیت گفتمان مردسالاری بر خانواده است. دفعات خشونت و علت‌های آن، و نقش زن در تصمیم‌گیری‌های خانواده و توانایی ایجاد تغییر در امور مربوط به آن، از جمله متغیرهای دیگر اند که در این مقاله مورد سنجش قرار گرفته‌اند. دفعات خشونت رخ داده و علت‌های آن می‌تواند مشخص سازد که علت‌های اولیه‌ی گفته‌شده، علت‌هایی خاص، منحصر به فرد، اتفاقی، و یا موقعیتی نبوده‌اند. تقریباً تمامی زنان موردبررسی، دفعات اختلافا و خشونت رخ داده بین خود و شوهر را در سطح زیاد و خیلی زیاد بیان کرده‌اند و به دلیل آن که هیچ یک از آن‌ها دفعات اختلافا خود را یک، دو، و یا چند دفعه‌ی محدود ذکر نکرده‌اند، می‌توان گفت که ۱۰۰درصد نمونه‌های مورد بررسی، بارها خشونت همسرشان را تجربه کرده‌اند. علت‌های اختلافا نیز در بیش‌تر نمونه‌ها، همان علت‌های قبلی بوده‌است.

از سوی دیگر، چه‌گونه‌ی روابط در خانواده، چه‌گونه‌ی توزیع قدرت. نابرابر جنسیتی در خانواده را از زاویه‌ی دیگر مورد آزمون قرار می‌دهد. در الگوی پدرسالاری، رابطه‌ی قدرت، عمودی است و تصمیم‌گیری‌های مهم و اساسی خانواده بر عهده‌ی مرد است. در این الگو، زنان نقشی حاشیه‌ی دارند و نظر آن‌ها، اگر هم مهم تلقی شود، صرفاً تأییدی است، و نه تعیین‌کننده؛ در حالی که در الگوی روابط برابر، نقش زنان هم‌سان و هم‌سطح با مردان است و تصمیم‌گیری‌ها در یک فرآیند دموکراتیک انجام می‌شود.

یافته‌های تجربی بیان‌گر آن است که در بیش‌تر خانواده‌ها، الگوی روابط، الگوی آمرانه و پدرسالار بوده، زنان نقشی را در تصمیم‌گیری‌ها و ایجاد تغییر در خانواده ندارند و یا نقش آن‌ها بسیار کم است (جدول ۵). بسیاری از این زنان بیان کرده‌اند که آن‌ها، حتا در امور شخصی خود، مثل شیوه‌ی لباس پوشیدن و غذا درست کردن، دارای استقلال و قدرت

نیستند. برخی نیز گفته‌اند که اگر اظهار نظری هم در امور خانواده بکنند، نه تنها بدان توجه نمی‌شود، بلکه گاه برعکس عقیده و نظر آن‌ها عمل می‌شود.

جدول ۵- میزان نقش زن در تصمیمات خانواده

میزان نقش زن	فراوانی	درصد
نسبتاً نقش زیادی دارم	۱	۳
خیلی کم نقش دارم	۱۱	۳۷
اصلاً نقشی ندارم	۱۸	۶۰
جمع	۳۰	۱۰۰

در بیش‌تر نمونه‌های بررسی‌شده، زنان گفته‌اند که در خانواده‌ی پدری شوهرشان نیز این الگوی روابط نابرابر وجود داشته‌است؛ یعنی مردان به همسر و دختران خود ارزش و اهمیتی کم‌تر از جنس مذکر می‌داده‌اند و خشونت خانگی نیز در سابقه‌ی خانواده‌ی شوهر وجود داشته‌است. این همان مسأله‌ی است که تئوری یادگیری اجتماعی مورد تأکید قرار می‌دهد و یافته‌های تجربی نیز آن را تأیید می‌کنند؛ به گونه‌ی که ۲۴ نفر (۸۰ درصد) از نمونه‌های مورد بررسی، وجود الگوها و ارزش‌های شکل‌گرفته بر پایه‌ی نابرابری جنسیتی در خانواده‌ی پدری شوهرشان را تأیید کرده‌اند. به اعتقاد آن‌ها، پدر شوهرشان و یا پدر بزرگ شوهرشان نیز رفتارهایی نابرابرانه نسبت به فرزندان خود (میان دختر و پسر) داشته‌اند و در بیش‌تر این خانواده‌ها زنان مورد خشونت قرار گرفته‌اند:

«در خانواده‌ی شوهرم، زن اختیار زیادی ندارد و بیش‌تر، مردان تصمیم می‌گیرند ... و زنان نیز بدون ناراحت شدن می‌پذیرند و طبق نظر مردان و برادران عمل می‌کنند.» (زن ۳۱ساله، دیپلم، و خانه‌دار)

«پدر شوهرم فوق‌العاده سخت‌گیر است. در خانه، حرف، حرف اوست و کسی حتا مادر شوهرم هنوز هم جرأت ندارند روی حرف‌اش حرف بزنند. سه خواهر شوهر دارم. پدرشان اجازه‌ی رفتن به دانشگاه را به آن‌ها نداده، اما همه‌ی برادر شوهرهایم (۴ تا) دانشگاه رفته‌اند.» (زن ۲۶ساله، دیپلم، و خانه‌دار)

«در خانواده‌ی شوهری‌ام اجازه‌ی تحصیل برای دختران، بیش‌تر از سیکل وجود ندارد، اما به قول پدر شوهرم، چون پسران نام‌دار پدر هستند، اجازه‌ی ادامه‌ی تحصیل دارند. ... عموهای شوهرم نیز همین طوری هستند ... و می‌گویند دخترداری گله‌داری است.» (زن ۳۲ساله، دیپلم، و خانه‌دار)



نظریه‌ی یادگیری اجتماعی، این مسأله را تأیید می‌کند که فرد در خانواده و از طریق جامعه‌پذیری و کنش‌های متقابل با والدین، هم‌سالان، و محیط زندگی خود، به‌تدریج نقش‌های جنسیتی را فرا می‌گیرد و چنان‌چه نقش‌های جنسیتی توزیع‌شده در خانواده، تبعیض‌آمیز و خشونت‌بار باشد، الگوهای یادگرفته‌شده نیز تبعیض‌آمیز و خشونت‌بار خواهد بود و در یک روند تاریخی، این الگوها بازتولید می‌شوند؛ اما این نظریه، درباره‌ی این سؤال‌ها که چرا خشونت خانگی، خشونت قابل‌انتقال و تقلیدشده به وسیله‌ی مردان است و چرا یادگیری نقش‌های جنسیتی همیشه با کم‌ارزش جلوه‌دادن ارزش‌های زنانگی و اقتدار نقش مردانه همراه است، پاسخی ندارد.

آن‌چه از دید جامعه‌شناختی مهم است، تکمیل نظریه‌ی منابع و نظریه‌ی یادگیری اجتماعی، با تحلیل‌های ساختاری است؛ بر این اساس، ریشه‌های خشونت نسبت به زنان در محیط خانواده، بازتابی است از ساختار کل جامعه، و نشان می‌دهد نظمی خاص و برآمده از باوری اجتماعی-فرهنگی در جامعه وجود دارد، که زنان را کم‌ارزش و غیرقابل‌احترام می‌داند و معتقد است چنان‌چه به وسیله‌ی زنان، چالشی در این نظم ایجاد شود باید با خشونت به مقابله با آن پرداخت.

مقاومت زنان در برابر خشونت خانگی

«وجود قدرت، به حضور مجموعه‌یی از نقاط مقاومت موکول است.» (فوکو ۱۹۷۷، برگرفته از ضیمران ۱۳۷۸:۱۵۶)؛ از این رو اگر گفتمان پدرسالاری، گفتمان قدرت و سلطه است، این گفتمان با اشکالی از مقاومت روبه‌رو می‌شود.

در نظام میراثی^۱ شکل‌گرفته بر پایه‌ی فرهنگ پدرسالار، نه‌تنها خشونت به عنوان ابزاری مشروع برای کنترل و انقیاد زنان کاربرد دارد، بلکه مشروعیت گفتمان و اقتدار آن به وسیله‌ی خود زنان نیز پذیرفته شده‌است. در این فرهنگ، مقاومت احتمالی، تهدیدی علیه نظم اجتماعی تصور شده، به‌شدت سرکوب می‌شود؛ پس با توجه به این امر، این سؤال پیش می‌آید که مقاومت زنانه چه معنایی می‌تواند داشته‌باشد و در صورت وجود مقاومت، آیا می‌توان آن را با توجه به روی‌کرد نظری گفته‌شده توجیه کرد؟

در موقعیت کنونی جامعه‌ی ایران، گفتمان سنتی تنها گفتمان مسلط بر شیوه‌های رفتاری و قواعد هنجاری کنش‌گران نیست و به دلایل تاریخی و اجتماعی، در کنار این گفتمان می‌توان از گفتمانی مدرن نام برد، که در نتیجه‌ی روبه‌رو شدن با تغییرات و دگرگونی‌های

^۱ Patrimonial

عصر جدید (گسترش رسانه‌های جمعی، تفکیک تخصصی کارکردی، شکل‌گیری نهادهای مدنی و NGOها، نفوذ ارزش‌هایی جهانی مثل حقوق بشر، برابری زنان و مردان، آموزش، مشارکت سیاسی، و مانند آن) شکل گرفته‌است. تقابل گفتمان سنتی و مدرن، که در شکل عام خود، کل نظام اجتماعی را متأثر ساخته، در شکل خاص، الگوی روابط زناشویی و ساختار روابط در خانواده را نیز دگرگون کرده‌است. این گفتمان، نه تنها با تغییر الگوی روابط، نوع خشونت و مقدار و چه‌گونگی آن را تغییر داده، بلکه پیش‌انگاشته‌ها و بنیادهای گفتمان پدرسالاری را نیز به چالشی اساسی کشانده‌است؛ چالشی که می‌توان آن را در قالب مقاومت زنان علیه ساختار اقتداری پدرسالارانه تعریف کرد.

گفتمان مدرن، مقدار و چه‌گونگی خشونت را به این شکل تغییر داده‌است که به دلیل رواج و گسترش ازدواج‌های ارادی و تعهدات متقابل، متأثر از گفتمان مدرن، اختلافات حاد وجود ندارند و در صورت وجود، یا به شیوه‌های مسالمت‌آمیز حل می‌شوند و یا در شکل نهایی خود، به صورت طلاق نمایان‌گر می‌شوند.^۱ این امر، بر خلاف وضعیت موجود در الگوی روابط زناشویی سنتی است، که در آن تعهدات متقابل اساساً وجود ندارد و حل اختلافات، بر پایه‌ی اراده‌ی یک‌سویه‌ی جنس مذكر است. در این الگو، اگر مخالفتی از طرف جنس مؤنث صورت گیرد، اختلاف به شیوه‌ی خشونت‌آمیز حل می‌شود.

چه‌گونگی مقابله‌ی گفتمان مدرن با گفتمان سنتی (پدرسالاری) و واکنش زنان در برابر خشونت‌های موجود با تکیه بر گفتمان مدرن نیز بدین گونه صورت گرفته‌است که در گفتمان سنتی، اساساً مقاومتی وجود ندارد و اگر هم وجود داشته‌باشد پنهان است؛ زیرا آشکار شدن آن نتیجه‌ی جز تحریک احساسات جمعی و عرف اجتماعی علیه زنان و در نهایت سرکوب شدیدتر را به همراه ندارد، اما در گفتمان مدرن، سازوکارهایی وجود دارد که نه تنها به مقاومت زنانه شکل آشکار می‌بخشد، بلکه توانایی هدایت آن را نیز دارد؛ به طور مثال، وجود مراکز متعددی مانند مراکز مشاوره و راهنمایی برای زنان. مورد خشونت‌واقع‌شده، یک سازوکار کاملاً مدرن است، که در شکل نهایی خود می‌تواند به NGOهای مدافع حقوق زنان، نشریه‌ها و روزنامه‌های تخصصی، جنبش‌های اجتماعی فمینیستی، و مانند این‌ها تعمیم داده‌شود. وجود این مراکز، واقعیتی جدید است که در شرایط جامعه‌ی سنتی، امکان شکل‌گیری و پیدایش آن‌ها غیرممکن است. در این مراکز، که توانایی شناسایی و حمایت از زنان مآجه‌کننده را دارند، خشونت خانگی از حالت پنهان به حالت آشکار درمی‌آید و زنان خشونت‌دیده با مراجعه به این مراکز، که نوعی مقاومت تلقی می‌شود، تلاش می‌کنند بیرون

^۱ البته باید خاطر نشان ساخت که ادعای مذکور، صرفاً در سطح نظری است و در این پژوهش داده‌هایی تجربی برای تأیید یا رد آن وجود ندارد؛ چرا که پرداختن به آن خارج از توان پژوهش حاضر است.



از سلطه‌ی ساختارهای اقتداری پدرسالارانه، راه حلی برای مشکل و اختلافات خود بیابند. این مراکز، به عنوان جای‌گاه و سازوکاری برای بیان خشونت خانگی، به‌ویژه در شرایط جامعه‌ی ایران، که در آن نهادهای مدنی و غیردولتی، و نیز جنبش‌های اجتماعی، فرصت و امکاناتی بسیار محدود و ناچیز برای ابراز وجود دارند، اهمیت و اعتباری دوچندان می‌یابند.

نکته‌ی قابل تأمل این است که زنان مراجعه‌کننده به این مراکز، زنانی با ویژگی‌های خاص اند که می‌توان این ویژگی‌ها را کاملاً با فرآیندهای مدرن مورد تبیین قرار داد. تحصیلات، که نه تنها یکی از وجوه ممیز دنیای مدرن از دنیای سنتی، بلکه نتیجه و پی‌آمد آن به شمار می‌آید و در تعمیق و گسترش ارزش‌های مدرن تأثیری انکارناپذیر دارد، نخستین ویژگی آنان است. تنها از طریق آموزش و آگاهی عمومی است که می‌توان ارزش‌های مدرن مثل برابری، آزادی، حقوق انسانی، و عدالت را شناخت و به آن‌ها دست یافت؛ پس اگر بپذیریم زنان مراجعه‌کننده به مراکز مشاوره، زنان معترض و مقاومت‌کننده در برابر سلطه اند، می‌توان رابطه‌ی بین تحصیلات، به عنوان یک ارزش مدرن، و مقاومت زنانه را تأیید کرد. در مورد نتایج این بررسی، بیشتر زنان مصاحبه‌شده دارای تحصیلات بالا بوده‌اند؛ یعنی بیش از ۵۰ درصد آن‌ها دارای تحصیلاتی بالاتر از دیپلم و ۳۰ درصد دیپلم داشته‌اند؛ این در حالی است که فقط ۱۳ درصد آنان دارای تحصیلات زیر دیپلم بوده‌اند.

ویژگی دیگر، اشتغال زنان است، که به عنوان مؤلفه‌ی تعریف می‌شود که در بستر گفت‌وگو مدرن قابل تحلیل است. اشتغال زنان به معنای توانایی و امکاناتی است که زنان را قادر می‌سازد به دلیل توانایی اقتصادی، از نوعی استقلال برخوردار باشند؛ در حالی که در چهارچوب گفت‌وگو سنتی، زنان به گونه‌ی بدیهی و طبیعی، وابسته به خانواده و به‌ویژه شوهر انگاشته می‌شوند. شوهر نقش نان‌آور خانواده و وظیفه‌ی سیر کردن شکم زن و بچه را بر عهده دارد و زن به لحاظ اقتصادی، کاملاً وابسته به مرد خانواده است. اشتغال در دوران مدرن، افزون بر به همراه داشتن استقلال برای زنان، توانایی آن‌ها را برای مدیریت شخصی زندگی‌شان افزایش می‌دهد، اما اشتغال زن در جامعه‌ی سنتی، همراه با استقلال اقتصادی نیست و شغل و درآمد زن بخشی از اقتصاد جدایی‌ناپذیر خانواده است که ریاست آن را شوهر بر عهده دارد.

در این پژوهش، ۱۶ نفر از ۳۰ نفر (۵۳ درصد) زن مراجعه‌کننده، شاغل اند^۱ و بر این اساس می‌توان استدلال کرد که بین تحصیلات و اشتغال و مراجعه به مرکز مشاوره، رابطه‌ی مستقیم وجود دارد. در سطح نظری، این رابطه بیان‌گر رابطه‌ی بین مقاومت زنان

^۱ از ۱۴ نفر باقی‌مانده (غیرشاغل)، ۲ نفر به اجبار شوهرشان از شغل خود استعفا داده و کنار کشیده‌اند. اگر این دو نفر نیز به شاغلان اضافه شوند، تعداد زنان شاغل ۱۸ نفر (یا ۶۰ درصد) خواهد بود.

علیه ساختارهای سلطه، در نتیجه‌ی فرصت‌های برآمده از گفتمان مدرن است. یافته‌های تجربی مذکور، فرضیه‌ی دوم پژوهش را تأیید می‌کند؛ به این معنا که گفتمان مدرن، به دلیل فراهم ساختن بسترها و منابعی چون تحصیلات و اشتغال، به تقابل با گفتمان سنتی و نیز شکل‌گیری و پیدایش مقاومت زنانه علیه ساختارهای پدرسالار نظام اجتماعی برخاسته‌است. واقعیت نشان می‌دهد که این مقاومت زنانه وجود دارد (حتا در شکلی محدود) و می‌تواند در قالب NGOها یا جنبش‌های اجتماعی، پتانسیلی برای مقاومت‌های مدنی باشد.

جمع‌بندی

نگرش‌ها، باورها، و الگوهای فرهنگ مذکر، از مهم‌ترین عوامل ساختاری-زمینه‌ساز برای تقویت چرخه‌های خشونت علیه زنان است و در مقاله‌ی حاضر تلاش شده‌است تا با انجام یک مطالعه‌ی تجربی در مورد زنانِ موردخشونت‌واقع‌شده، این مسأله مورد بررسی قرار گیرد. نتایج تحلیل مصاحبه‌های انجام‌شده بیان‌گر این است که علت‌های اختلاف و خشونت، به‌رغم تنوع و تعدد ظاهری، دارای خاستگاه و ریشه‌ی واحد است، که بر وجود الگوهای زن‌ستیزانه و منطبق با فرضیه‌های تئوری فمینیستی دلالت دارد. ترک‌تازی ایدئولوژی پدرسالاری، در ابعادی که علت اختلاف، ظاهراً ریشه در نابرابری منابع و ناسازگاری پایگاهی بین زن و شوهر دارد و در آن دسترسی زنان به منابع، بیش‌تر (به‌ویژه تحصیلات) از مردان است، خود را نشان می‌دهد. یافته‌های پژوهش هم‌چنین نشان می‌دهد که فرضیه‌های تئوری یادگیری اجتماعی و یا فرضیه‌های تئوری تضاد، به‌تنهایی قادر به تبیین خشونت خانگی نیستند؛ یعنی اگر یادگیری الگوهای خشونت علیه زنان در خانواده اتفاق می‌افتد و اگر نابرابری منابع و تضاد منابع سبب بروز خشونت می‌شود، ریشه‌ی اصلی در عوامل ساختاری و سلطه‌ی فرهنگ پدرسالاری است و روی‌کرد جامعه‌شناختی برای تبیین مسأله‌ی خشونت علیه زنان، بدون توجه به این عوامل ساختاری، که در ساخت خانواده انعکاس یافته‌است، نمی‌تواند پاسخی قانع‌کننده برای خشونت خانگی بیابد. خشونت علیه زنان تأیید نوعی خاص از نظم اجتماعی، و ناشی از باوری اجتماعی-فرهنگی است که زنان را کم‌اهمیت‌تر و کم‌ارزش‌تر از مردان می‌شمارد، آن‌ها را شایسته‌ی احترام نمی‌داند، و معتقد است چنانچه در این نظم چالشی به وسیله‌ی زنان ایجاد شود، باید با خشونت به مقابله با آن پرداخت.

مراجعه‌ی زنان به مراکز مشاوره، به عنوان نهادی مدرن برای رهایی از خشونت خانگی و ارائه‌ی راه‌حل برای اختلاف‌های موجود بین خود و شوهرشان، یکی از اشکال



مقاومت زنان علیه الگوهای تبعیض جنسیتی در جامعه‌ی مدرن است. در این مطالعه، زنان مراجعه‌کننده به مرکز مشاوره، بیش‌تر، زانی بوده‌اند که دو مشخصه‌ی برجسته‌ی تحصیلات و اشتغال را دارا بوده‌اند؛ یعنی مدرنیته با تجهیزشناختی زنان به ارزش‌ها و منابعی چون تحصیلات و اشتغال، پتانسیل مقاومت را در آن‌ها پرورش داده‌است. این منابع، با افزایش آگاهی زنان به نابرابری جنسیتی در خانواده، علائق آن‌ها را در بازتعریف هویت خود در جامعه‌ی مدرن، به شیوه‌ی متفاوت از هویت‌های متعین سنتی گسترش داده‌است. تحصیلات، با افزایش و بالا بردن آگاهی زنان نسبت به تبعیض جنسیتی، و اشتغال، از طریق دادن هویت مستقل به زنان، که امکان برون آمدن آن‌ها از زیر چتر حمایتی پدر یا شوهر را فراهم می‌سازد، این گونه زنان را از انفعال سنتی در برابر خشونت خانگی دور کرده و آن‌ها را مستعد مقاومت در برابر ارزش‌های پدرسالاری و توزیع نابرابرانه‌ی قدرت در خانواده ساخته‌است.

منابع

- اعزاز، شهلا. ۱۳۸۰. *خشونت خانوادگی؛ زنان کتک‌خورده*. تهران: نشر سالی.
- باندورا، آلبرت. ۱۳۷۲. *نظریه‌ی یادگیری اجتماعی*. برگردان فرهاد ماهر. شیراز: راه‌گشا.
- پیران، پروین. ۱۳۸۳. «مردسالاری و بهداشت باروری زنان». *رفاه اجتماعی* ۳(۱۳): ۱۶۸-۱۹۷.
- رئییی سرتشنیزی، ام‌الله. ۱۳۸۱. «بررسی وضعیت خشونت علیه زنان و عوامل مؤثر بر آن در شهرستان شهرکرد». پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی، دانشگاه تهران، تهران.
- زنگی‌آبادی، مهین. ۱۳۸۲. «بررسی فراوانی خشونت‌های خانگی علیه زنان و نگرش موجود در زنان مراجعه‌کننده به مراکز بهداشتی-درمانی شهر کرمان در سال ۱۳۸۳». پایان‌نامه‌ی دکترای پزشکی، دانشکده‌ی پزشکی مهندس افضلی‌پور، دانشگاه علوم پزشکی و خدمات بهداشتی-درمانی کرمان، کرمان.
- سام‌گیس، بنفشه. ۱۳۷۷. «چرا همسران‌شان را آزار می‌دهند؟» روزنامه‌ی *خرداد*، ۸ دی.
- سیف ربیعی، محمد، فهیمه رضائی تهرانی، و زینت‌نادیا حتمی. ۱۳۸۱. «همسرآزاری و عوامل مؤثر بر آن». *پژوهش زنان* ۱(۴): ۵-۲۵.
- شمس اسفندیآباد، حسن، و سوزان امامی‌پور. ۱۳۸۲. «بررسی میزان رواج همسرآزاری و عوامل مؤثر بر آن». *پژوهش زنان* ۱(۵): ۵۹-۸۲.
- ضمیران، محمد. ۱۳۷۸. *میشل فوکو: دانش و قدرت*. تهران: هرمن.

- طاهری، شهلا. ۱۳۷۹. «بررسی میزان خشونت فیزیکی علیه زنان در خانواده در بین مراجعین به پزشکی قانونی و سایر خدمات درمانی شهرستان خدابنده». طرح پژوهشی، استانداری زنجان، زنجان.
- کار، مهرانگیز. ۱۳۷۹. *پژوهشی درباره‌ی خشونت علیه زنان در ایران*. تهران: روشنگران و مطالعات زنان.
- . ۱۳۷۹. *رفع تبعیض از زنان*. چاپ ۳. تهران: نشر قطره.
- کیوی، ریمون، و لوک وان کامپنهود. ۱۳۸۲. *روش تحقیق در علوم اجتماعی*. برگردان عبدالحسین نیک‌گهر. تهران: توتیا.
- گیدنز، آتونی. ۱۳۷۳. *جامعه‌شناسی*. برگدان منوچهر صبوری. تهران: نشر نی.
- محبی، سیده‌فاطمه. ۱۳۸۰. «آسیب‌شناسی اجتماعی زنان: خشونت علیه زنان». *کتاب زنان* ۱۴: ۶-۱۹.
- مولاوردی، شهیندخت. ۱۳۷۸. «حقوق بین‌الملل و رفع خشونت نسبت به زنان». پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد، دانشکده‌ی حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه علامه طباطبائی، تهران.
- نشر، کیت. ۱۳۸۵. *جامعه‌شناسی سیاسی معاصر*. برگردان محمدمتقی دلفروز. تهران: کویر.
- همتی، رضا. ۱۳۸۲. «عوامل مؤثر بر خشونت مردان علیه زنان در خانواده‌های تهرانی». پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران.
- Barnett, Ola W., Cindy L. Miller-Perrin, and Robin D. Perrin. 1997. *Family Violence across the Lifespan: An Introduction*. Thousand Oaks, CA, USA: Sage Publications.
- Blood, Robert O., Jr., and Donald M. Wolfe. 1960. *Husbands and Wives: The Dynamics of Married Living*. New York, NY, USA: Free Press.
- Bunch, Charlotte. 1990. "Women's Rights as Human Rights: Toward a Revision of Human Rights." *Human Rights Quarterly* 12(4):486-498.
- Dobash, R. Emerson, and Russell Dobash. 1979. *Violence against Wives: A Case against the Patriarchy*. New York, NY, USA: Free Press.
- Gelles, Richard J. 1985. "Family Violence." *Annual Review of Sociology* 11:347-367.
- O'Brien, John E. 1971. "Violence in Divorce Prone Families." *Journal of Marriage and Family* 33(4):692-698.
- Soler, Hosanna, Preeti Vinayak, and David Quadagno. 2000. "Biosocial Aspects of Domestic Violence." *Psychoneuroendocrinology* 25(7):721-739.
- World Health Organization (WHO). 2008. "Violence against Women." Fact Sheet No. 239, World Health Organization, Geneva, Switzerland. Retrieved 10 August 2008 (<http://www.who.int/mediacentre/factsheets/fs239/en/>).



نویسندگان

دکتر بهجت یزدخواستی،

استادیار گروه علوم اجتماعی، دانشگاه اصفهان

b.yazdkasty@ltr.ui.ac.ir

دانش‌آموخته‌ی دکترای جامعه‌شناسی، دانشگاه تولوز^۱، تولوز، فرانسه. پژوهش‌ها و علایق علمی وی در زمینه‌ی جامعه‌شناسی خانواده، جامعه‌شناسی آموزش و پرورش، جامعه‌شناسی انقلاب، نظریه‌ی فمینیستی، و مطالعات زنان است.

^۱ Université de Toulouse, Toulouse, France

حامد شبیری،

دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی توسعه، دانشگاه اصفهان

hamedshiri2003@yahoo.com

پژوهش‌ها و علایق علمی وی در زمینه‌ی جامعه‌شناسی توسعه و جامعه‌شناسی مسائل اجتماعی است.